



کارگران جهان متحد شوید!

تشدید بحران اقتصادی و افزایش خودکشی جوانان

درسالهای اخیر خودکشی میان نوجوانان و جوانان مدام درحال افزایش است. درخلال پانزده روز اخیر دوجوان یاسوجی، همزمان خود را به درخت بلوط حلق آویز کردند. یک هفته بعد دودختر 13 و چهارده ساله بنام های آیدا و سیما دست در دست هم از طبقه ششم ساختمانی خود را به پائین پرت میکنند و دردم جان میبازند. همین چندی پیش پنج مورد خودکشی دانش آموزان به فاصله کمی در شهرک غرب اتفاق افتاد. در روزهای پایانی اردیبهشت دو دختر 12 ساله و 18 ساله در مشهد دست به خودکشی زدند. درباره دلیل خودکشی دختر 12 ساله مشهدهی، برخی رسانه ها به نقل از پدر او گزارش داده اند: «این دانش آموز به دلیل وسیله ای که نباید به مدرسه می برده به مدت یک هفته از مدرسه اخراج شده و به خاطر ترس از تنبیه پدر، دست به خودکشی زده است.» و 18 خرداد دختر 16 ساله ای پس از آخرین امتحان سال دوم دبیرستان خود را حلق آویز کرد. اینها نمونه های اندکی از وقایع تاسف بار خودکشی جوانان و نوجوانان است که به نحوی به روزنامه ها در زبیدا کرده و اطلاع رسانی شده است و گرنه ده ها و صد ها مورد از خودسوزی و خودکشی زنان، جوانان و نوجوانان در اقصی نقاط کشور اتفاق می افتد که با سکوت خانواده ها خبر آن از درو همسایه فراتر نمی رود و علت و دلایل این خودکشی ها در پرده ابهام باقی میمانند.

افزایش خودکشی علاوه بر اختلالات روانی که منشاء آن هزار و یک مشکل لاینحل دیگر در جامعه و خانواده میتواند باشند ...

ادامه در صفحه ۲

BBC و توابین جمهوری اسلامی

« کیومرث منصوری »

به شهادت تاریخ تمام حکام سفاک و مستبد با خونریزی و کشتار و ایجاد رعب و وحشت کوشیدند بقاء خود را تضمین کنند ولی فقط گوری عمیقتر برای خود کردند، و باز هم به شهادت تاریخ در این اقدامات جمهوری اسلامی سرآمد تمام سفاکان تاریخ بوده است. عمق تفاوت و ددمنشی که جمهوری اسلامی در دهه شصت بخصوص 67 مرتکب شده با هیچ کلامی قابل توصیف نیست، اعدام 32 نفر به روایت غیر رسمی و 21 نفر به روایت رسمی در یک روز در

بحران آب و محو تمدن ایرانی!!

« کیومرث منصوری »

چند روز پیش، جیت چیان وزیر نیرو طی سخنانی با اعتراف به بحران خاموشی که تمام کشور را تهدید میکند با یک قیاس محیلا نه به نتیجه همیشگی سود طلبی و چپاول که خصیصه ذاتی جمهوری اسلامی رسید و محیلا نه راه حل بحران عمیق و حاد خشکسالی و کمبود آب را افزایش آب بها و گرفتن پول بیشتر از مردم دانست!! تا مردم به صرفه جویی بیشتر وادار شوند.

ادامه در صفحه ۶

عروج فاشیسم در آمریکا

نوشین شفاهی

سرمایه داری باید مستمرا از لحاظ سودآوری بسط پیدا کند و گرنه فرو میریزد. نظامی کردن زندگی اجتماعی، جهانی کردن جنگ، و عروج ارتجاع سیاه از علائم این فروپاشی سیستماتیک است. سیاست مرسوم غرب در قرن بیست و یک، پا دادن به گرایشات سوپر راست در اکثریت کشورهای دنیا و حقنه کردنشان بمثابه نمایندگان رسمی اعتراضات و جنبشهای اجتماعی است.

سالگرد جان باختگان 67، در مرداد 95 گواه خوبی است که جنایت و اعدام جزء لاینفک اقدامات جمهوری اسلامی برای بقاء است و همیشه روی میز قرار دارد و همه جناحها در آن متفق القولند و همه کارگزاران قبلی و فعلی رژیم مستقیم و غیرمستقیم در آن دست داشته اند و دارند. حال بعد 28 سال به یکباره " گربه عابد شده ". ادامه در صفحه ۴

ایا می توان از منتظری به عنوان

کسی که برای حقوق بشر نامه نگاری کرد یاد کرد؟ و هدف رژیم از پخش این نوار در بیست و هشت سال پس از این کشتار سبعمانه چیست؟
" محسن رجب زاده "

در صفحه ۵

این نیروهای سوپر راست معرف تلاش سرمایه داری است برای مرتبط کردن ارتجاع محلی با سرمایه فرا ملیتی و همچنین سازماندهی بخش متوسط جامعه که در نتیجه این بحرانها احساس نا امنی روز افزون می کنند.

در صفحه ۱۰

:: ستون طنز :: :: اطلاعیه های سازمان ::

■ درباره خطر تکرار اعدامهای

دسته جمعی صفحه ۱۶

■ بمناسبت بیست و هشتمین

سالگرد قتل عام زندانیان

سیاسی صفحه ۱۷

بی همه چیز ها!

اخیرا، یعنی چند ماه پیش اشرف دهقانی نقدی نوشت به مصاحبه ایرج مصداقی با یک نفر ساواکی سابق، تحت عنوان "جنگ و گریز ساواک با چریک "افسانه" ای حمید اشرف از نگاهی دیگر"

ادامه در صفحه ۹

تشدید بحران اقتصادی و افزایش خودکشی جوانان

«خ-ن-عمواوغلی»

اما اساس این خودکشی ها و خود سوزیها ناشی از فقر خانواده و بیکاری، نبود امنیت شغلی و جانی و نداشتن چشم اندازی روشن از آینده از یکسو و از سوی دیگر سخت جانی سنت های ارتجاعی مردسالار در جامعه است که توسط قوانین اسلامی حاکم مورد حمایت قرار میگیرند و بوسیله نهادهای دولتی و مذهبی و فرقه های خرافی که بوسیله دولت و نهاد های مالی تامین مالی میشوند و مخارج و هزینه های آنها در بودجه سالیانه دولت رقم های بسیار بزرگی را تشکیل میدهند، تبلیغ و ترویج میشود. بدینترتیب فشار زاید الوصف قوانین ارتجاعی و عقب مانده و زن ستیز و جوان ستیز اسلامی وسخت جانی سنت ها و معیارهای خرافی و پوسیده در جامعه به معضلات و ناهنجاریهای بیشماری منتهی شده است که نتایج آن در تلفیق با بحران اقتصادی، تشدید ستم و استثمار و زور و سرکوب، به درد رنج و شکنج میلیونها انسان و خودکشی جوانان و نوجوانان و زنانی منتهی میشود که چشم اندازی برای بهبود وضع زندگی خود و تغییراتی در اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه نمی بینند. اما به نظر ما تغییرات به نفع توده های زحمتکش و تحت ستم و استثمار رسیدن به آزادی برابری هم مقدور است و هم ممکن. اما برای دست یافتن به این گوهر گرانبها باید مبارزه کرد و از فراز و نشیب ها و سختی راه نهراسید و توصیه ما به جوانان این است که به جای ناامیدی و دست زدن به خودکشی با هم تماس بگیرند و متشکل شوند همزمان با سازمانها و

مجامع انقلابی از جمله سازمان اتحاد فدائیان کمونیست تماس بگیرند و برای رسیدن به خواست ها و اهداف شان راه مبارزه و مقاومت در پیش بگیرند که تنها راه خلاصی از وضعیت فلاکتبار کنونی همانا سرنگونی رژیم مذهبی و ارتجاعی و خلع ید از طبقه حاکم و سازماندهی جامعه ای است که در آن انسانها حاکم بر سرنوشت خویش اند و از ستم و استثمار و زور و سرکوب خبری نیست و هیچکس مجبور نیست در نتیجه فشارهای اقتصادی، اجتماعی و نبود آزادی و عدالت اجتماعی دست بخودکشی زده و زندگی خود را فنا کند. اکنون با وجود معضلات عدیده نظیر تبعیضات جنسی، افکار سنتی و پدرسالارانه، نگرش های خرافی، نبود آزادیهای سیاسی، مدنی گسترش فقر و بیکاری فقدان امنیت جانی و غیره در جامعه استبداد زده ما، به جای دست زدن به خودکشی که هیچ مشکلی را حل نمیکند بلکه بر مشکلات خانواده و جامعه میافزاید، میباید با عامل فقر و تبعیض و سایر گرفتاریها جامعه سرمایه داری و نظام ارتجاعی پاسدار آن در ایران به مبارزه و مقابله پرداخت و انرژی خود را در راه نجات انسانهای بیشماری قرارداد که قربانی هرروزه وضعیت فلاکتبار کنونی اند.

خ-ن-عمواوغلی شهریور ۹۵

در زیر توجه خوانندگان را به گزارشی از آخرین مورد خودکشی دو دختر نوجوان جلب میکنم تا با گوشه کوچکی از نتایج تبعیض و ستم های وارده بر جوانان را ملاحظه کرده باشند.

گوشه زمین خاکی ای که دورتادورش را ساختمانهایی با پنجره های کوچک و بزرگ فراگرفته دو جنازه افتاده. پاهای کوچک جنازه ها که از زیر بالاپوش سفیدرنگ بیرون آمده می گوید که هر دو دختر و نوجوان هستند؛ دخترانی ۱۳، ۱۴ ساله، یکی سیما نام دارد و دیگری آیدا.

مادر آیدا با صدای جیغ و فریاد همسایه ها از ماجرا باخبر شده و حالا روبه روی زمینی که جنازه ها روی آن افتاده، نشسته. فریاد میزند و دخترش را صدا می کند: «آیدا مامان پاشو! چشمتو بازکن!» اما مادر سیما هنوز خبر ندارد. ناگهان زنی با کیسه های پر از گوجه و خیار و کرفس از پیچ کوچه وارد می شود. یکی از مردهای همسایه زن را با دست نشان می دهد و می گوید: «مادر اون یکیه.» «زن کیسه ها را در دست گرفته و عرق ریزان پیش می آید. از دیدن چشم های متعجب اطرافیان می هراسد. صدای فریادهای مادر آیدا را می شنود و چشمش به دو تا جنازه ای می افتد که پای ساختمان افتاده اند. کیسه ها را رها می کند و به سمت مادر آیدا می دود.

یکی از میان جمع می گوید: «سیما و آیدا دست همدیگر رو گرفتن و خودشونو از بالای ساختمون انداختن پایین.» «زن رنگش مثل گچ سفید می شود و به سمت جنازه ها می دود. ماموران پلیس جلویش را می گیرند اما به شرط یک دیدار کوتاه به زن اجازه می دهند تا جنازه دخترش را ببیند. مادر جلوی دخترش می افتد و مبهوت فقط تماشا می کند. زن های همسایه به کمک هم او را از روی جنازه بلند می کنند و به محوطه بیرون از زمین خاکی می برند. زن رو به جمعیت می گوید: «بچم دست و پاش خونی شده.» «حالا یک ساعت از آغاز ماجرا

ادامه در صفحه بعد ...

تشدید بحران اقتصادی و افزایش خودکشی جوانان ...

گذشته و صدای فریادهای مادر سیما از داخل آپارتمان‌شان می‌آید.

سلفی قبل از خودکشی

ساعت ۴:۴۵ روز شنبه سیما و آیدا دو دختر نوجوان یکی ۱۳ و دیگری ۱۴ ساله در حالی که دست‌های همدیگر را گرفته بودند خودشان را از طبقه ششم ساختمان به پایین پرتاب کردند و همانجا جان سپردند. بازپرس می‌گوید که آنها قبل از مرگ با دوربین گوشی‌های‌شان دوتایی سلفی گرفته‌اند.

تیم بازپرسی و پزشکی قانونی بالای سر جسد‌ها مشغول انجام کارهای‌شان هستند. دست‌های دو جنازه روی هم افتاده و صورت‌های‌شان رو به همدیگر است. انگار با چشم‌های بسته همدیگر را تماشا می‌کنند. آیدا جوراب سفیدرنگ به پا دارد و معلوم است که در خانه سیما مهمان بوده. سیما بلوز سورمه‌ای رنگ با گل‌های ریز قرمز به تن دارد و آیدا یک بلوز سفید پوشیده. سیما شلوار راحتی به پا دارد و شلوار آیدا جین آبی کمرنگ است. روی زمین خون زیادی نریخته و تنها دست و پای دو جنازه کمی خونی است. پزشکان زنی که از پزشکی قانونی آمده‌اند یکی‌یکی در حال بررسی جنازه‌ها هستند و بازپرس پرونده در حال جمع‌آوری اطلاعات است.

آیدا مامان پاشو بریم خونه بخواب!

اما طرف دیگر حفاظ فلزی ماجرا جور دیگری است. پدر و برادرهای سیما و آیدا را با تلفن خبر کرده‌اند و یکی یکی از راه می‌رسند. پلیس برای ادامه تحقیقات به هیچ کسی اجازه نزدیک شدن و دست‌زدن به جنازه‌ها را نمی‌دهد. پدر سیما هق‌هق می‌زند و سرش را به تنه درخت کاج روبه‌روی

خانه‌شان می‌کوبد. مادر آیدا روی خاک‌های کنار محوطه باز نشسته و مات و مبهوت جنازه دخترش را از دور تماشا می‌کند. گاهی ناگهان دست‌هایش را بالای سرش می‌برد و فریاد می‌زند: آیدا، آیدا مامان کجا رفتی خوابیدی؟ بیا بریم خونه مادر و پدر آیدا چشم‌های‌شان اشک ندارد و فقط با دست بر سرشان می‌کوبند و فریاد می‌زنند. هنوز در نخستین لحظه‌های شوک ماجرا هستند. مادر آیدا فریاد می‌زند: «پاشو بیا بریم دیگه!» «زنی از اقوام آیدا ماموران را کنار می‌زند و خودش را تا نزدیکی جنازه‌ها می‌رساند. چشم‌هایش از حلقه بیرون می‌زند، دست روی دهانش می‌گذارد و بلند و پشت سر هم جیغ می‌زند. لرزش دست‌ها و شانه‌هایش از فاصله دور دیده می‌شود. می‌گوید: «آیدا! چیکار کردی؟»

نامه‌ای قبل از خودکشی

یک ساعت از زمان خودکشی گذشته و هر لحظه به انبوه جمعیت داخل کوچه اضافه می‌شود. همسایه‌های روبه‌رو یکی در میان بالای بالکن‌های‌شان ایستاده‌اند یا سرهای‌شان را از پنجره بیرون آورده‌اند و با موبایل عکس می‌گیرند و فیلمبرداری می‌کنند. یکی از زن‌های همسایه آپارتمان‌های روبه‌رو صحنه خودکشی را دیده و می‌گوید: «رو بالکن ایستاده بودم. خیال کردم بند رخت افتاده پایین. اما وقتی صدای فریاد شنیدم اومدم دیدم خودکشیه.» بازپرس پرونده برای معلوم شدن علت خودکشی دستور داده تا موبایل‌ها، کامپیوترها و دفترچه خاطرات دخترها را به اداره پلیس ببرند. به گفته بازپرس یک نامه با دستخط یکی از دخترها پیدا شده که در آن علت خودکشی را مشکلات شخصی‌اش

عنوان کرده است.

زن‌های همسایه دور هم جمع شده‌اند و هر کدام تحلیل خودشان را از علت حادثه می‌گویند. چشم‌های‌شان از شدت گریه قرمز شده. یکی‌شان دختر ۱۴ ساله کنارش را نشان می‌دهد و می‌گوید: «من به دخترم می‌گم، هیچ دوستی واسه آدم بهتر از مادر نیست، این دخترا هم باید مشکلشونو به مادرشون می‌گفتن.»

دختر چشم‌های مادرش را نگاه می‌کند و سکوت می‌کند. پلیس مدام به مردم اخطار می‌دهد که با موبایل‌های‌شان از صحنه فیلم یا عکس نگیرند. اما هنوز عده‌ای با دوربین‌های‌شان مشغول شکار عکس از جسد‌ها هستند. موقع انتقال جسد‌ها به آمبولانس پزشکی قانونی، یکی از عابران پیاده گوشی موبایلش را از داخل جیبش بیرون می‌آورد و شروع به فیلمبرداری می‌کند. پلیس دست‌بند به دستش می‌زند و او را داخل ماشین منتقل می‌کند.

دو جنازه در دو آمبولانس

نزدیک غروب است و هوا رو به تاریکی است. آمبولانس‌های پزشکی قانونی از راه می‌رسند تا جنازه‌ها را برای کالبدشکافی ببرند. برادر بزرگتر آیدا فریاد می‌زند: «یعنی رفتی؟ یعنی دیگه تموم شد؟ یعنی دیگه نمی‌بینیمت؟» «ماموران پزشکی قانونی کاورهای مشکی حمل جسد را باز می‌کنند تا جنازه‌ها را داخلش بگذارند. پدر آیدا بالای جسد دخترش می‌رود و بهت‌زده او را تماشا می‌کند. روی زمین می‌افتد. هر کدام از جنازه‌ها وارد یکی از آمبولانس‌ها شده و میان شلوغی جمعیت گم می‌شود

ستاره

BBC و توابعین جمهوری اسلامی

“کیومرث منصوری”

بنیانگذار انقلاب به راه افتاده جریانی است که فتنه گران سال 88 به راه انداخته اند . عناصر رده اول جناح مقابل مانند رفسنجانی و حسن خمینی و روحانی بدون هیچ اشاره ای به وقایع آن سال و فرمان خمینی، فقط به مدح و ستایش خمینی و خانواده اش پرداختند و آنها را مبرا از هر گونه شائبه ای دانستند و در اقدامی هماهنگ در رده ای پایین تر تاجزاده بازجو سابق و اصلاح طلب حبس کشیده فعلی به عذر خواهی و طلب بخشش از خانواده قربانیان 67 روی آورد و مطهری هم با مورد سوال قرار دادن پور محمدی (این عنصر رذل و پلید که قربانیان سال 67 را خون آشام نامید) برای توضیح در باره وقایع 67 ، کوشید با دادن آدرس غلط و محدود کردن مسئولیت این جنایت به چند عنصر رده پایین ، قربانیانی را برای ختم به خیر کردن ابعاد آن و مبرا داشتن عناصر کلیدی جناح جدیداً لیبرال شده حاکمیت ، معرفی کند . در روزها و ماههای آینده ، تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری باید انتظار تلاشهای دیگری را در این راستا داشت ، باند رفسنجانی – روحانی و اصلاح طلبان نمی خواهند به هیچ وجه انتخابات آینده را ببازند چرا که بقاء جمهوری اسلامی را فقط در پیروزی خود و هضم شدن در هاضمه سرمایه لیبرال جهانی میدانند و برای تحقق آن از پرداخت هیچ هزینه ای دریغ ندارند .

کیومرث منصوری 14/6/95

شدن مهدی) افراد به خاطر عقایدشان ، زمینه چینی کرد و با قرار دادن 24 ساعته سخنرانی منتظری بر روی سایت ، خوراک لازم برای علنی کردن این تاکتیک فریبکارانه توسط BBC فراهم شد به طوری که تقریباً هر روز در برنامه های مختلف خبری و تحلیلی این شبکه ، مستقیم و غیرمستقیم به آن پرداخته است . BBC در برنامه " صفحه 2 آخر هفته " پنجشنبه شب هم به این موضوع پرداخت ، در این برنامه " مسعود بهنود" موضع نگرفتن در قبال وقایع تابستان 67 توسط خودش و بخشی از روشنفکران را عدم اطلاع و درگیر زندگی روزمره بودن میداند . " فرج سرکوهی " رعب و وحشت حاکم بر جامعه را عذری برای عدم موضع گیری بخشی از روشنفکران از جمله خودش میداند . اما لپ مطلب این برنامه را " علیجانی " از ملی – مذهبی ها بیان میکند ، از اصلاح طلبان و دولتمردان اعتدال گرا میخواهد هر چه سریعتر در قبال این اخبار (گویا تا به حال خبر نداشته اند و یا به تازگی رخ داده است) و محکوم کردن اتفاقات ! 67 موضع گیری کنند . عکس العمل عناصر جناحهای مختلف در قبال سخنان منتظری قابل تأمل است . عناصر وابسته به جناح اصول گرا متفقاً با محکوم کردن انتشار سخنان منتظری ، از فرمان خمینی و اجرا قاطعانه آن حمایت

پخش نوار صوتی منتظری و بلافاصله در بوق و کرنا کردن وسیع آن توسط BBC حکایت از پروژه ای ریاکارانه دارد . البته نمیتوان منکر شد که این اظهارات و پخش آن ، همین که گوشه کوچکی از رذالت و وقاحت و ددمنشی کارگزاران رژیم را عیان میکند قابل تأمل است ولی نباید متوهم شد ، همانطور که خود منتظری در سخنانش اظهار کرده صرفاً به نجات اسلام و جمهوری اسلامی فکر میکرده ، عکس العمل خمینی و عزل او از ولایتعهدی ! چیزی نبود که انتظارش را داشت و برای حفظ جان خود سکوت را مناسب ترین اقدام تشخیص داد و نشان داد در پس این مطالب هیچ باور انساندوستانه ای نبوده و مطالبی که در وصف شجاعت و درایت منتظری ، BBC و اصلاح طلبان و مجیز گویان خارج نشین در بوق و کرنا کرده اند صرفاً در راستای پروژه ای است که پسر منتظری کلید آن را زده است ، پروژه ای که مغزهای متفکر اصلاح طلب برای نجات جمهوری بحران زده و رو به مرگ اسلامی طراحی کرده اند و در ادامه تلاشهای باند رفسنجانی – روحانی در تأمل با سرمایه داری لیبرال جهان و اعمال نظم جدید در داخل ، قابل بررسی است . بعد از طرح احمقانه بازگشت به دوران طلایی خمینی که توسط موسوی و کروبی عنوان شد ، اینک طرح برائت از دوران خونبار خمینی در دستور قرار گرفته است ، اینک جانیان امید بسته اند با توبه از گذشته برائت جویند تا پذیرش جهانی بدست آورند ، کاری که مدتهاست رفسنجانی در سخنرانیهای مختلف در دفاع از حقوق مردم و مخالفت با سرکوب و زندانی کردن (خصوصاً بعد از زندانی

کردند و برای منتقدان این جنایت خط و نشان کشیدند ، حتی مشاور رسانه ای فرمانده سپاه اظهار کرد که خطر رسانه ای سنگینی که علیه

به کانال تلگرام ما بپیوندید

@fedayi1349

آخرین اخبار و گزارشات ، مقالات ،
اطلاعیه ها و نشریات سازمان اتحاد
فداییان کمونیست را از کانال فدائی در
تلگرام دریافت کنید .



ایا می توان از منتظری به عنوان کسی که برای حقوق بشر نامه نگاری کرد یاد کرد؟ و هدف رژیم از پخش این نوار در بیست و هشت سال پس از این کشتار سبعاثه چیست؟ "محسن رجب زاده"

منتظری به خمینی را افشاگری به نامند و متأسفانه عده ای نیز به دنبال آنان به راه افتاده و این عمل را بدون بررسی واقعی و بررسی شرایط آن دوران و چگونگی مجبور شدن منتظری به نگاشتن این نامه ها ان را اگر اندیسمان نموده و حتی بعضا تا جایی پیش رفته اند که از منتظری به عنوان پدر حقوق بشر در ایران نام برده اند!!!

در اینجا قصد من این است بدون اینکه از ارزش این عمل بکاهم یا بیهوده بر آن بیفزایم علل و هدف منتظری را از این نامه نگاری روشن نمایم .

بدون شک در آن ایام که همه افراد موجود در حاکمیت سرکوب در قبال خیل سرکوبها شکنجه ها و تجاوزها و اعدامها بدلیل حفظ منافع شخصی سکوت نموده بودند و حتی با ان همراه میشدند این حرکت منتظری که در نهایت علی رغم باورش موجب طرد وی از حاکمیت و حصر وی گردید و در نهایت تمامی منافع وی نیز تحت شعاع قرار گرفت و موجب آزار و اذیت هایی برای وی گردید و پرنسیپی برای وی بوجود آورد قابل احترام است . اما ایا نیت منتظری از این نامه نگاری ها مبارزه برای حقوق بشر و یا دفاع از حقوق انسانی زندانیها بود؟

خود منتظری هیچگاه چنین ادعایی نداشت و هیچگاه اعلام نکرد که اینها بعنوان انسان یا حتی بعنوان زندانی دارای حقوقی میباشند و حتی هیچگاه با شکنجه و تجاوز و اعدامهای فردی مخالفت نکرده است بلکه اعلام نموده مینماید که با اعدام در این سطح وسیع مخالف است زیرا در آینده نصیبت به حکومت اسلامی و لیدر ان شخص خمینی

نظر نفرات و تعداد زندانی با عده ای بیشمار طرف بود .

و درست به دلیل سرکوب انقلاب و برای بازگرداندن توده ها به خانه هایشان بود که رژیم از بدو به قدرت رسیدن خود سرکوب و کشتار دگر اندیشان و نیروهای انقلابی را کلید زد و در دهه شصت روزانه بین یکصد تا دویست نفر را اعدام نمود و پس از سال شصت نیز این اعدام ها در تعداد کمتری تا سال 67 که اوج کشتار بود و بقول منتظری کشتار به این وسعت ادامه پیدا کرد و از ان سال تا کنون نیز این اعدامها در مقیاس کمتر همچنان ادامه داشته است .

اما اینک رژیم توسط یک جناح به مقاصدی معلوم برای اولین بار پس از بیست و هشت سال به این نسل کشی اقرار نموده است .

و این اقرار تائیدی بر گفته های جان بدر بردگان از این کشتار و کشتارگاه های رژیم است که طی این 28 سال سعی کرده اند صدای رسا و تظلم خواهی و عدالت خواهی این جان باختگان باشند و عمری بر سر افشای این جنایت هولناک رژیم نهاده اند و همواره این شعار را داده اند که نه فراموش میکنیم و نه میبخشیم آنچه را که بر یک نسل از جوانان برومند این میهن دردمند رفته است و تا روزی که کلیت نظام را اعم از هردو جناح چه عامران و چه عاملان این جنایت رادر دادگاهی عادلانه و مردمی به پاسخ گویی و روشن نمودن ابعاد این جنایت وادار نکنیم هرگز از پای نخواهیم نشست .

موضع منتظری در این جنایت چه بود و تا چه سطح با ان مخالفت میکرد و هدف ان از این نامه نگاری چه بود؟

عده ای هدفمند قصد دارند این نامه نگاری

قبل از اینکه به بحث اصلی بپردازیم باید یاد اور شویم که کشتار گروهی و دسته جمعی زندانیان عقیدتی در تمامی تاریخ در کشورهای مختلفی همچون یونان شیلی و از جمله حداقل سه بار در تاریخ ایران اتفاق افتاده است .

در تاریخ کشورمان در دوران ساسانیان در سلطنت خسرو انوشیروان دگر اندیشان مزدکیست را به همراه مزدک در باغ سلطنتی دربار وارونه در گودال هایی که برای کاشتن درخت کنده بودند دفن کردند .

در زمان شاه گروهی از زندانیانی که حکم گرفته و در انتهای احکام خود بودند را به تپه های اوین بردند و انها را تحت عنوان اتهامی واهی فرار از زندان به گلوله بستند . که تهرانی شکنجه گر ساواک مفصلا این جنایت را در بعد از قیام از تلویزیون شرح داد .

اما چیزی که کشتار 67 را از این کشتارها متمایز میکند نه تنها وسعت این کشتار که هنوز امار دقیق ان معلوم نیست و سراسری بودن این کشتار در تمامی شهرستانها و مراکز استان کشور بوده بلکه اعمال تجاوز به زندانیان دختر قبل از اعدام و وسعت کشتار نو جوانان و جوانان در این اعدامها بود که ان را از بقیه این کشتار ها متمایز و دهشتناک تر می نماید . اما باید همواره به خاطر داشت که تمامی جنایات رژیم جمهوری اسلامی در زندانهای شاه نیز در مقیاسی کوچکتر اعمال گردیده است . زیرا در دوره شاه سرکوب فقط نسبت به عده ای روشنفکر مبارز اعمال میشد ولی جمهوری نکبت اسلامی ماموریت داشت تا یک قیام وسیع و مردمی را سرکوب کند و بالطبع از

بحران آب و محو تمدن ایرانی !!

این نکته که آب منشأ شکل گیری تمدن ها و شهر نشینی بوده غیر قابل انکار است ولیکن طرح این موضوع از جانب وزیر نیروی جمهوری اسلامی ، که بی آبی و خشکسالی عامل از بین رفتن تمدن ایرانی میشود ، یک فریبکاری علمی صرف برای نجات رژیم از زیر سوال رفتن و آشکار شدن نقش آن در تشدید این بحران است .

شاید گفته شود چرا در هر نابسامانی و ناهنجاری و بحرانی که حادث میشود جمهوری اسلامی مقصر شناخته میشود ؟ واقعیت این است که جمهوری اسلامی از بدو شکل گیری جز خرابی و ویرانی ببار نیاورده است و محیط زیست و منابع آب هم از این فائده مستثنی نیست . کارگزاران جمهوری اسلامی همواره به حفظ حاکمیت و سود رساندن به تجار و دلالان ، که خاستگاه و پایگاه رژیم بوده و همیشه حامیان رژیم هستند ، می اندیشیده اند . تمام جناحها هم در این استراتژی متفق القول بوده اند با تفاوت نگاه به چپ یا راست ، نمونه ها هم بسیارند . به این منظور اگر لازم بوده برای جلب رضایت روسیه و کشورهای حاشیه دریای خزر از سهم ایران از دریای خزر بگذرند ، گذشتند . چشم به روی صید بی رویه و نابود کننده آبیان دریای خزر توسط روسیه و آذربایجان بسته اند ، آلودگی وسیع آبهای خزر توسط تاسیسات نفتی آذربایجان و برداشت بی رویه آب رود ارس توسط آذربایجان اصلاً اهمیتی ندارد . بستن چند سد در خاک افغانستان بر روی رود هیرمند که منجر به خشک شدن دریاچه هامون شده و بادهای 120 روزه این منطقه که از اواخر اردیبهشت تا اواخر تابستان همیشه با عبور از روی دریاچه هامون ، طراوت و

کیومرث منصوری

زندگی را به طبیعت و شهرهای اطراف میبرد اینک با پراکندن خاک و شن دریاچه و زمینهای اطراف مرگ و ویرانی را برای روستاها و شهرها ارمغان دارد و نابودی اقتصاد و معیشت مردم حاشیه دریاچه و شهرهای اطراف را به دنبال داشته و منجر به کوچ اجباری به شهرهای هم جوار حتی تهران شده است (در تهران بسیار دیده شده که خودروهای شخصی با پلاک شهرستانها از جمله کرمان و سیستان و بلوچستان مسافر کشی میکنند ، اخبار رسیده حاکی است کارگران زابلی و کرمانی و خراسانی بسیاری در شهرک های صنعتی شمس آباد و چهاردانگه و کارگاههای شاد آباد ، به دنبال کار میگردند حتی با کمترین حقوق) و رژیم هیچ تلاشی برای تامین حق آبه دریاچه هامون از طریق فشار به دولت افغانستان به وسیله مجامع بین المللی نمیکند . ارسال گسترده خاک حاصلخیز از فارس و کرمان به خصوص داراب که خروج خاک زمینهای این شهر بدلیل غنی بودن بسیار از این منطقه ممنوع است ، به دویی ، برای سر سبز کردن آن بیابان لم یزرع ، اگر پول خوبی داشته باشد چه اهمیتی دارد ؟ چه اهمیتی دارد شیوخ مفت خور و تن پرور اماراتی و قطری و عمانی با شکار بی رویه در کوههای فارس و لرستان و گیلان حیات وحش را به نابودی بکشانند مهم این است که دلارهای نفتی شان را خرج کنند . چرا باید برای مالچ پاشی (در دوره احمدی نژاد توسط یک محقق ایرانی ملاتی سازگار با محیط زیست برای مهار شنهای روان ابداع شد که به هیچ وجه مورد حمایت و تشویق دولت قرار نگرفت و یک شرکت آلمانی امتیاز آن را خرید) و

کشت درختچه های گزوگون در بیابانهای عراق به دولت این کشور فشار وارد کند و این دولت دوست و برادر را به زحمت اندازد ؟ نهایت اینکه مردم خوزستان و ایلام قدری گرد و غبار آغشته به رادیو اکتیو استنشاق میکنند و عمرشان کوتاهتر میشود و زودتر شرشان را از سر رژیم کم میکنند مهم این است که نفت و گاز منطقه همچنان قابل برداشت باشد . برای حفظ جمهوری مقدس اسلامی چند درخت خشک و بی ثمر! جنگلهای کامیاران و مریوان و سنندج و دیواندره اهمیتی ندارد مهم این است آتش گرفتن مکرر و مشکوک و نابودی آنها به زعم رژیم دیگر جان پناهی برای کردهای ضد انقلاب که جز به حق حیات و آزادی و عزت خود می اندیشند ، نخواهد بود . توقع بیجایی است از جمهوری اسلامی که با این همه مشغله بین المللی و رتق و فتق امور جانیان و تروریستهای منطقه ، برای یک دریاچه کهنه و قدیمی که فقط حکم انبار نمک را پیدا کرده وقت بگذارد مهم این است که برادران قاچاقچی بتوانند به بهانه فراهم کردن آب برای کشاورزان و باغداران آذربایجانی پول های خلاف خود را به داخل آورده و با زدن 37 سد بر روی رودهای جاری به دریاچه ارومیه ، پاک و مطهر کنند ، حال اگر باد نمکهای دریاچه را از روی بستر خشک دریاچه بر روی باغات و شهرهای اطراف بپراکند و موجب خشک شدن درختان شود جای نگرانی نیست چون برادران دلال محترم حتی اگر لازم باشد به صورت قاچاق کانتینر کانتینر سیب فرانسوی و انگور شیلی و گلابی ایتالیایی و شلیل ترکیه ای و همه چیز چینی را وارد میکنند تا در بازار کمبودی احساس نشود . عجب موقعیت پول

ادامه در صفحه ۱۰ ...

ایا می توان از منتظری به عنوان کسی که برای حقوق بشر نامه نگاری کرد یاد کرد؟ ...

در تاریخ قضاوت خواهد شد و از این حکومت به عنوان حکومتی مستبد و از حاکم ان به عنوان سفاک یاد خواهد شد. حتی میگوید که من نمیخواهم به جمهوری اسلامی گزند و وارد اید و بهمین دلیل این نامه ها علنی نیست و نشده و فقط یسن مرید و مراد نگاشته شده است و حتی تلویحا به صراحت به کمیسیون مرگ میگوید شما که تحت فشار نیستید (که این مطلب نیز توضیح داده خواهد شد که چرا منتظری و چگونه به این سمت هول داده شد).

همه میدانیم انان که دغدغه حقوق انسانی را دارند و برای حقوق انسانها مبارزه میکنند و اساسا برای حقوق بشر ارزش قائل هستند حتی اگر از موضع انقلابی هم با این مسئله برخورد نکنند اگر نامه ای را به حکومت نگارش کنند و به حکام وقت ارسال کنند نسخه ای از ان را انتشار داده و در معرض دید عموم قرار میدهند تا علاوه بر روشنگری به گونه ای برای خود نیز مامنی فراهم آورند و بدینوسیله برای اذهان روشن سازند که اگر هم اتفاقی برای من افتاد دلیل ان این طرز تلقی و دفاع از حقوق انسانها است که خود منتظری نیز در همین نوار بگونه ای ان را میگوید و اعلام می نماید که با بیان روش آشنا است اما از انجایی که باور نمیکند که جمهوری اسلامی با وی چنین معامله ای بکند و از انجا که نمی خواهد هیچ خدشه ای به جمهوری اسلامی وارد اید از این عمل سر باز میزند!

خود منتظری در این باره میگوید اگر مصلحت دین و حکومت برای من مهم نبود این نامه را علنی میکردم و باز یاد اور میشود که من بیشترین ضربه را از اینها

خورده ام چه در زندان و چه اینکه پسرم را کشته اند اما حکومت و اسلام و ابروی اسلام و حکومت در پیش روی جهانیان است که برای من مهم هستند و در اینجا باز اشاره میکند که شما تحت فشار خانواده های اینها نیستید .

مهمترین بخش ماجرا که بسیاری از کنار ان آگاهانه رد میشوند و عده ای روشنفکر دموکراسی زده نیز ان را نادیده میگیرند و مثل همیشه وارد جوی میشوند که رژیم یا بخشی از ان بر پا میکند میشوند و به هیاهو دامن میزنند و برای مدتی سرگرم ان میشوند بدون انکه ان را بررسی نموده و از ان استفاده مطلوب کنند مبارزات خانواده های زندانیان است که از همان فردای شدت گرفتن سرکوب و اعدام در سال شصت شروع شد . این خانواده ها در ملاقاتها بایکدیگر آشنا شدند و تصمیم گرفتند برای رهایی و حتی برای سهل تر کردن زندان برای عزیزانشان کاری بکنند و از انجایی که هیچ مرجعی در دادستانی به انها جواب نمی داد تصمیم گرفتند که به جلوی خانه منتظری بروند و از او بخواهند . هرچند که در بسیاری از مواقع پشت درهای بسته خانه وی میماندند اما عقب نشینی نمی کردند و از همه شهرها بویژه تهران به قم می آمدند و جلوی درب خانه او تجمع می کردند و خواستار دیدار و گفتن مسائل با وی میشدند بر اثر فشاری که خانواده ها می آوردند ابتدا منتظری قول داد که بر رسی میکند و برای همین منظور که از طریق زندانی به گوش خانواده برسد که منتظری کارهایی دارد میکند هیئت هایی روانه زندان کرد .

کیست که در سال 60 زندان بوده باشد و هیئت منتظری را ندیده باشد اما این هیئت فقط نمایشی بود و هیچ گشایشی در امور نداشت . هیئت اول در زمستان سال 60 به ریاست هادی خامنه ای وارد زندانهای تهران اوین و قزل شد که در اوین در یکی از اتاقها هادی با زنده یاد داود مدائن برخورد نموده بود و به او گفته بود داود زندانی ها را مثل زمان شاه نرمش میدهی و در قزل نیز وقتی وارد بند شدند همه زندانی ها جمع شدند انها اعلام کردند که هیئتی هستند که از طرف منتظری آمده اند تا با مسائل و مشکلات زندان آشنا شوند زندانیان یکی یکی مسائلی را مطرح کردند از زندان و دار دسته توابعین گفتند از بهزاد نظامی و دار دسته سرکوب او که زندان به انها دستبند و کابل و برای شکنجه زندانیان داده است از تجاوز در زندان و همه چیز گفتند و حتی زنده یاد سید مجید پدر پیری که چهار پسرش در زندان و سه عروسش در زندان و دو دختر و زنش در زندان بود نیز به انها گفت اقا لاقل این دار دسته مغول (وبسوی مجتبی میرحیدری و محمد رضا قربانی دو توایی که کنار انها ایستاده بودند اشاره کرد) و گفت را جمع کنید تا ما حبس خود را بکشیم و خلاصه میخوامم بگویم که چیزی در زندان نبود که منتظری از ان خبر نداشته باشد . و این هیئت ها هر از چند گاهی بر اثر فشار خانواده ها بر منتظری به زندان رفت امد میکرد اما در ان دوران حتی یک جمله اعتراضی از منتظری با حتی یک نامه دو خطی برای خمینی و هیچ کس دیگر از طرف منتظری ارسال نشد و تنها چیزی که منتظری را در 67 به واکنش و نگاشتن ان نامه وادار نمود اولاً فشار خانواده های زندانی بود که مدتها ملاقاتهای

ادامه در صفحه بعد ...

ایا می توان از منتظری به عنوان کسی که برای حقوق بشر نامه نگاری کرد یاد کرد؟ ...

انها قطع شده بود و از عزیزان خود بی خبر بودند و دوما برای حفظ ابروی اسلام و ابروی حکومت و خمینی بود نه هیچ انگیزه ای دیگر. اما باز در همین اندازه و بخصوص اینکه پس از آن دچار مشکلاتی شد (علی رغم باور خودش که فکر نمی کرد چنین مورد غضب قرار بگیرد) قابل احترام است درست به همین اندازه نه کم و نه زیاد در واقع منتظری تحت فشار شدید خانواده های زندانی مجبور بود که از پرنسیپ هایی که در سخنرانی ها و در نماز جمعه مطرح میکند دفاع نماید.

بخشی از حاکمیت با چه هدف و منظوری پس از بیست و هشت سال مبادرت به پخش این نوار نموده و به گسترده گی این جنایت اقرار نموده است؟

قبل از اینکه به این مهم بپردازیم باید یاد اوری کنم که جمهوری اسلامی طی حدودا 4 دهه حکومت جنایت بار خود بارها خود تعدا خوراک تبلیغی درست کرده (حال چه به واسطه افشاگری توسط این یا آن فرد چه به واسطه خاطره نویسی این یا آن فرد حکومتی و) که همواره از این عمل خود دو یا حتی در بعضی موارد چند پروژه را به پیش برده و از انصاف نگذیریم تا کنون هم موفق بوده و توانسته به اهداف خود برسد. که همواره در این راستا علاوه بر امکانات ارتباطی جدید از تلویزیون های صدای امریکا و بی بی سی برای این منظور استفاده بهینه را کرده است و امپریالیستها نیز آن را در بوغ و کرنا گذاشته اند و تعدادی از منورالفکرهای دموکراسی زده نیز خواسته و تعدادی نیز به این دام افتاده اند و مدتی به آن مشغول گردیده اند بدون آنکه آن را بررسی و اهداف رژیم را

افشا نمایند. بدون شک یکی از اهدافی که در خارج کشور همواره رژیم دنبال کرده است دامن زدن به پراکنده گی و عدم بوجود آمدن و شرکت درتشکلی قوی بوده است. کیست که در آن دهه مخوف در زندان بوده باشد و بارها از دهان مسئولین زندان (حاج داود و محسن) نشنیده باشد که هرچه میخواهی باش اما تبلیغ نکن متشکل نشو برای خودت باش پروژه ای که رژیم حتی پس از زندان به آن دامن زد و تا کنون نیز توانسته جنبش عظیم و بیشمار نیروهای مخالف خود را پراکنده نگاه دارد.

عده ای این باور را تبلیغ می کنند که این نوار را جناح راست برای کوبیدن جناح اصلاح طلب و میانه رو افشا نموده است که می دانیم چنین نیست اولاً این نوار بمدت سه یا چهار روز پس از رونمایی در سایت هاشمی گذاشته شده بود دوما در مصاحبه ای که با احمد منتظری صورت گرفت از وی سوال شد ایا فکر نمیکنید که افشا این نوار به ضرر اصلاح طلبان باشد که بدرستی و بدلیل پروژه پیش بینی شده آنها جواب داد در کوتاه مدت شاید اما در دراز مدت نتیجه عکس خواهد شد!!!

رژیم جمهوری اسلامی با توجه به جنبش رو به رشد داخل از هم اکنون وارد عمل شده است تا بطرق مختلف شاید بتواند جنبش را مهار یا بتواند بخشی از رژیم را بر راس آن سوار و بدین طریق بار دیگر جمهوری جهل و نکبت و کشتار خود را از گزند توده ها محفوظ دارد. طرح در یک کلمه میتوان گفت طرح برائت میتوان به آن نام نهاد که از دو مرحله تشکیلی شده. مرحله اول آن را می توان اینگونه نام برد

که رژیم قصد دارد با چهره کردن عده ای از عاملان و مهره کردن آنها از خمینی نسبت به جنایات صورت گرفته در جمهوری اسلامی برائت جوید که قسمت آن را مطهری در مجلس کلید زد او در سخنان خود اعلام نمود که امامش دستوری داده و این عاملان اجرا بوده اند که آن را باب میل خود و نادرست اجرا کرده اند که این قسمت کلیت اعدام را رد نمی کند بلکه مانند منتظری انگشت روی گسترده گی و وسعت جنایت گذاشته است و خواهان تحقیق در این زمینه و جوابگویی و روشن نمودن قضیه از طرف عاملان جنایت شده است !!

مرحله دوم طرح که منوط به ناموفق بودن قسمت اول طرح است شروع نمودن بخش دیگر حاکمیت جناح موسوم به اصلاح طلب و میانه رو میباشد که از هم اکنون نیز در داخل ضمیمه هایی در این مورد شروع نموده اند. وان اینست که آنها با طرد تعدادی از مهره های سوخته درون خود که در این جنایات نقش کلیدی و افشا شده دارند مثل اردبیلی و رازینی و ... از کل قضیه اظهار بی اطلاعی نموده و کلیت آن را رد نموده و تحت عنوانهایی چون بی خبری در آن شرایط و مشغول روزمره گی بودن و غیره از این جنایات خود را بدور انگاشته و برائت جویند. این قسمت دوم از هم اکنون توسط بهنود و غیره در خارج کلید خورده است.

اما وظیفه نیروهای انقلابی و روشنفکران در قبال این مسئله چیست؟ روشنفکران و نیروهای انقلابی از هم اکنون باید تمام توان خود را به کار گیرند تا اولاً علاوه بر استفاده درست از پخش این نوار و افشای بیشتر از گذشته جنایات رژیم هم زمان برای توده ها مشخص نمایند که در

ادامه در صفحه بعد ...

ستون طنز



زیر نظر طنناز ممدقلی زاده بی همه چیز ها!

و در آن نقد اشرف دهقانی آقای پرویز معتمد را که بنا به گفته خودش از مهره های مهم ساواک بوده و در بازجوئیها و تعقیب و مراقبت مخالفین شاه نقش مهمی برعهده داشته است را، یک ساواکی «بی همه چیز» نامید. عنوان این نقد هست رفیق حمید اشرف در خاطرات یک ساواکی "بی همه چیز"!

بعزاز این نقد قشقرقی به راه افتاد له و علیه طرفین. یعنی مصاحبه کننده با ساواکی سابق که ایرج مصداقی باشد و نقد کننده که اشرف دهقانی. مطالب متعددی نوشته شد. برخی تلویزیونها و رادیو هابرنامه مفصلی درکوبیدن اشرف دهقانی ترتیب دادند. این که چی گفتند و چه نگفتند را نشنیده بگیریم. اما یک چیز را نشد ندیده و نشنیده بگیریم، آنهم دعوا بر سر به کاربردن لفظ «بی همه چیز» در رابطه با ساواکی مزبور بود.

در این عکس العملها بیش از هر چیز بکار بردن «بی همه چیز» از طرف اشرف دهقانی در نقد و برخورد طرفین برجستگی خاصی داشت. انگاری طرف را نیش زده اند، میگفتند که حرف بدی از دهانش درآمده، بی تربیتی کرده، اصطلاح لات ولوت هارا به کار برده! والی.. آخر. خلاصه چه عرض بکنم با همین یک حرف میخواستند بی آبرویش کنند، سکه یک یولش گردانند تا

ایا می توان از منتظری به عنوان کسی که برای حقوق بشر نامه نگاری کرد یاد کرد؟ ...

کردند تنها کروی بود که جنایتی که در حق ترانه موسوی صورت گرفته بود را پیگیری نمود بقیه آنها نه تنها سکوت کردند بلکه در بعضی از مجالس کروی را که او هم در عمل انجام شده و زیر فشار مبادرت به افشا نموده بود را متهم به تند روی می کردند.

و در اخر روشنفکران و نیروهای انقلابی از هم اکنون باید خود را برای تحرک های پیش رو آماده نمایند و امکان دوباره به انحراف بردن تحركات مردمی را از رژیم بگیرند.

و دیگر مسئله ای که رفقای زندانی مخصوصا نسبت به ان باید هوشیار باشند و نسبت به ان موضع گرفته و در این ایام با ذکر مثال و خاطره از مقاومت و تشریح زندان و زندانی به مقابله ان بروند این مسئله است که رژیم تلاش میکند اعدامیها را بطور اخص و زندانیان ان دهه را بطور عموم عده ای تواب که از اهداف و تفکرات خود دست کشیده بودند معرفی نماید تا بدین طریق حس همراهی و هم دردی با زندانی و حتی گرایش به تفکر زندانی را از توده سلب نماید. در حالی که بخوبی می دانیم چنین نبود و در زندان روزبروز زندانیان روبه جلو میرفتند و سعی بر این داشتند که رژیم را وادار به عقب نشینی کنند و اساسا ترس رژیم در ان دوره پس از جنگ و حل نشدن مسئله زندانیان و احتمالا اجبار به آزادی تعدا زیادی از انها و وارد شدن انها به جامعه و شکل گرفتن مبارزه از طریق این زندانیان چیزی بود که رژیم را به هراس انداخته بود و مصیبت این کشتار بی رحمانه و نسل کشی موجب گشت.

محسن رجب زاده 16/6/95

این کشتار و تمامی جنایات رژیم از بدو ورود به صحنه سیاسی کشور هر دو جناح حاکمیت در ان نقش داشته و گروه موسوم به اصلاح طلب نه تنها از جنایات رژیم خیر داشته بلکه مشخصا در 67 نیز همه از قضیه باخبر و در ان نقش داشته اند. دوما این مطلب نیز باید برای توده ها توضیح داده شود که تمامی نفراتی که خود را اصلاح طلب می خوانند و بخصوص در راس این جریان همه در ان دهه دارای پست های کلیدی و دولتی بوده و در دولت و مجلس و شورای امنیت و... حضور داشته و نه تنها نمی توانسته اند بی خبر باشند بلکه حتی اگر (که به باور من چنین نیست) در ان تصمیمات نقش نداشته باشند سکوت انها در برابر ان جنایات که تاکنون نیز این سکوت ادامه داشته قابل پذیرش نیست و محکوم می باشد. اینها حتی اگر برای بقا و تامین منافع و حفظ پست های کلیدی خود سکوت کرده باشند نیز در این جنایت شریک جرم رژیم هستند. و چه بسا در شرایطی مشابه باز اگر مردم را رژیم به مسلخ ببرد برای حفظ منافع و پست های خود سکوت خواهند کرد و این پز های دموکراتیک دروغین انها جز برای استحمار توده ها چیز دیگری نیست. مگر میشود گفت حسن روحانی که از همان اول روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در مجلس و در کمیسیون های ان نقش داشته و عضو کمیسیون امنیت ملی نیز بوده به اسناد و اخبار این گونه جنایت دست رسی نداشته است؟

در همین سال 88 وقتی جنایات رژیم اعم از کشتار و تجاوز و شکنجه در زندان کهریزک افشا گردید اکثر این جناح سکوت

عروج فاشیسم در آمریکا

شاخصه های این نیروهای ارتجاعی و راسیستی، بسیج کردن نژادپرستها، هموفوبیکها، مهاجرو پناهنده ستیزها است. این در واقع چهره فاشیسم قرن بیست و یکم است که زیر پرچم بیگانه ستیزی بستر مناسبی برای شکوهمند کردن خشونت اجتماعی، جنگ افروزی و نرمالیزه کردن فرهنگ نئوفاشیستی فراهم کرده است.

همانقدر که در نتیجه پیامدهای خانمان برانداز بحران سیاسی-اقتصادی اخیر، سوسیالیسم و ایده های سوسیالیستی اعتبار جدیدتری نزد توده ها کسب کرده اند، به همان اندازه هم جناح اولترا راست سرمایه داری نیز که تنها نجات سیستم را در احیاء فاشیسم و نئونازیسم میبیند، با تلاش برای بسیج بخشی از این توده ها بمیدان آمده است.

نوم چامسکی در بحبوحه بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۹ گفت که در آلمان نازیستها توانستند با ساختن یک "دشمن" که باید منشاء بیکاری و فقر و فساد جامعه معرفی میشد، خود و پلاتفرم شان را به مردم آلمان بفروشدند و یک چهره کاریزماتیک و مصمم از هیتلر تبلیغ کنند که گویا قرار بود تحت هیچ شرایطی با دشمن سازش نکرده و خوشبختی و نیکبختی را به مردم آلمان باز گرداند. آن "دشمن" کمونیستها و یهودیان و هر گروه و دسته ای که از آنان دفاع می‌کرد، بود. در دهه اخیر بنا بر مناسبات و موقعیت هر کشور و منطقه ای، این "دشمن" را ساخته و پرداخته کرده اند و فاشیسم موجود، مردم را حول آن و در جهت پیشبردن پلاتفرم اقتصادی-سیاسی خودسازماندهی کرده اند.

ادامه در صفحه ۱۳

بحران آب و محو تمدن ایرانی !!

شویی فراهم آورد این سد گتوند برای برادران سپاه که علیرغم مخالفت جدی کارشناسان متعدد محیط زیست و زمین شناسان، ساخته شد و نه تنها تأثیری برای توسعه کشاورزی منطقه نداشته بلکه علاوه بر ویرانی روستاها اطراف و کوچ وسیع روستائیان و زیر آب رفتن آثار باستانی متعدد موجب انباشت فراوان گچ و آهک در پشت سد شده، حال آب حاصل از خروجی سد کشاورزی زمینهای پایین دست سد را تهدید میکند و اینک مغزهای برادران پاسدار به این نتیجه رسیده اند که در کنار سد تاسیسات پمپاژی برای تخلیه این گچها برپا کنند حال با این گچ و آهکهای تخلیه شده که خود معضلی برای منطقه خواهد شد چه خواهند کرد؟ الله اعلم. چرا باید چند کارگر را به زحمت انداخت و با مشقت زیاد چغندر و نیشکر کاشت و در یک فرایند سخت و پر هزینه از آن قند و شکر استحصال کرد؟ وارد کردن شکر چه اشکالی دارد؟ به اقتصاد جهان کمک میشود و چند دلال بیچاره هم نانی میخورند. این شالیکاران گیلانی و مازندرانی هم دیگر شورش را درآورده اند و کشت برنج را در انحصار خود قرار داده اند در حالیکه کشاورزان خوزستانی و یزدی و فارسی چیزی برای کشت ندارند در حالیکه میتوانند با کشت برنج قوتی برای فرزندان خود تهیه کنند آب این محصول طالب آب زیاد هم با پرداخت پول خوب برای مجوز چاههای عمیق و برداشت از سفره های زیرزمینی تامین میشود، سفره های زیرزمینی آب هم اگر خشک شد و تمام نقاط مرکزی ایران با نشست های گسترده زمین مواجه شد و شهرها و جاده ها و آثار باستانی مورد تهدید

قرار گرفت جای نگرانی نیست، خدا نگاه دارد قرارگاه خاتم را که آماده است وارد عمل شود و با حفر سریع کانال انتقال آب دریای خزر به دشت سمنان و نواحی مرکزی ایران رونق و آبادانی را دوباره وارد ایران کند، یا در نهایت با بجا آوردن چند رکعت نماز باران و بلند کردن دست تضرع و استقائه مشکل کبود آب حل خواهد شد. در حالیکه در جایی مثل دوبی بجای بلند کردن دست تضرع به آسمان دست در جیبشان کرده و با دلارهای نفتی و وارد کردن آب و خاک کشور سخاوت مند اسلامی ایران، بیابان برهوت را به بهشت برین بدل کرده اند.

موارد ذکر شده مشتکی از خروار بود از سوء مدیریت در هدایت کشت در نقاط مختلف و مدیریت مصرف آبهای سطحی و زیرسطحی که طی این سی و اندی سال کمترین توجهی به آن نشده است و آرام آرام اکوسیستم و کشاورزی این کشور را به ورطه نابودی کشانده اند و به جای آن برای حفظ حاکمیت پلید خود با صرف سرسام آور درآمدهای نفتی و غیرنفتی صنایع تسلیحاتی را توسعه دادند، گروههای تبهکارو جنایتکار را برای اهداف توسعه طلبانه در منطقه سازماندهی کرده اند، با صرف نزدیک به 600 میلیارد دلار ازاموال و داراییهای این مردم اقدام به برپایی تاسیسات متعدد اتمی کردند تا به بمب اتم دست یابند تا بقای خود را تضمین کنند. با این مختصر میتوان دریافت جمهوری اسلامی تنها و تنها تهدید اقتصاد و فرهنگ و طبیعت و تمدن نه تنها ایران بلکه کل منطقه است.

کیومرث منصوری 15/5/95

بی همه چیز ها!

تا او اوست دیگه به ساواکی و ماواکی گیرندهد. راست اش ما هم به فکر افتادیم که قضیه از چه قرار است خلاصه از خدا پنهان نیست از شما چه پنهان ما هم داشتیم بندو آب میدادیم که بلی، آقا چه عیبی دارد حالا ساواکی یک غلتی کرده چرا شده «بی همه چیز!» یا این آقای مصداقی هم که خودش یک پا مبارز است و زندان دیده شاید هم راست میگه و حالا چرا بگیم «بی همه چیز!!» «بی همه چیز» یعنی چه؟! یعنی یتیم است؟ هیچکس و نداره، حرومزاده است، یعنی طرف آهی در بساط ندارد!.... آخر اینها شد حرف حساب که آدم به طرف مخالف اش بزند؟ آنهم در روزگاری که میگند آدم باید با همه دگراندیشان و میگرداندیشان حتی دشمن اش هم که باشد، تعامل داشته باشد. از رمال و فالبین و چاقو کش و شکنجه گر و دروغگو، محترک و مال مردم خور، تجاوزگر... هرچه که هست به عقاید اش احترام بگذارد! بانزاکت باشد و... اما نمیدانم اتفاقی افتاد یا نیافتاد که بخودم آمدم و کفتم هر چند که بلد نیستم ولی بگذار منم مثل متفکر ها به کمی تفکر بکنم. هرچه ورجه ورجه رفتم آنجم را گذاشتم روی میز و دستم را زیر چانه ام بیشتر قاطی کردم، انگار به ما نیامده است که تفکر بکنیم.

بلاخره نتوانستم از حرف به این سادگی که مستمسک حمله جانانه به نویسنده اش شده بود، سردر بیاورم، که این چه گفته آن یکی چرا آشفته؟! از فحش خواهر مادر که بدتر نیست؟ یادم افتاد که در رادیو و تلویزیونها هی میگند «حرفها را باید شنید» رفتم سخنرانیهای این طرف را و آنطرف

راگوش دادم اما چیزی دستگیرم نشد. دیدم که خیر فقط این نیست که طرفداران آقای مصداقی هپرند، استدلالات این طرف هم قانع کننده نیست نه طرفداران و مدافعین آنکه گفته ونه آنکه منکر اش است، قانع نمیکنند. رفتم پیش عینکی، گفتم آقا دستم بدامن ات معنی این «بی همه چیز» در زبان شیرین فارسی مخصوصا در این مقاله چیست؟

یک نگاهی کرد و تا ابروهایش بهم گره خورد فهمیدم که خوشش نیامده و گفت: ها اینکه نوشته تر که دیگه مگه نه؟! گفتم قربان ات کردم این چه ربطی به ترک بودن یا فارس بودن طرف داره؟! تازه تو خودت هم لهجه داری! گفتم: آخه استفاده از این لغت برازنده یک زن نیست که در مقابل مخالف اش حتی اگر ساواکی بوده باشد، به کار ببرد. گفتم باز هم ربطی به ترک بودن طرف نداره. گفتم ها تو هم مثل اینکه آری؟! گفتم منظور، گفت: مثل اینکه لهجه داری؟! گفتم مرد حسابی ممدقلی زاده اهل... دیگه نکذاشت حرفم تمام شود و مجالم نداد.

گفتم: ناراحت نشو حالا منظوری نداشتیم شنیدم ترکه، پدر من هم مهاجر بوده ولی خودم بچه تهرونم!! وانگهی خامنه ای هم ترکه، بازاریها هم بیشترشان ترکنند... اینکه ناراحتی نداره

و ادامه داد: آقا آدم در این دور و زمونه باید یک اندازه ای سواد و مطالعه داشته باشد، چه جوری بگم که تو به فهمی! این لغت ترافرازنده انسانواره نیست! عزیز من، اینها از این پیشرفتهای اروپا هم چیزی یاد نگرفته اند...؟

مشکل دوتا شد، حالا ماندم که «ترا فرازنده

انسانواره «دیگر چیست که این یکی ندارد؟ نا امید شدم.

بالاخره این درزدم آن درزدم رسیدم به آقای چوخ بختیار محله مان، یقه اش را گرفتم. گفتم چوخ بختیار جان گرفتار شدم کمک کن. گفتم چیه مگر؟ گفتم اولاً که معنی «بی همه چیز»، چیست که در این مقاله اشرف دهقانی آمده است و کلی بدو بیراه بارش کرده اند؟ مقاله اشرف را دادم دست اش و گفتم، دوما جواب این عینکی که میگه به کاربردن این لغت «ترافرازنده انسانواره» نیست، از چه صیغه ای است؟!

گفتم خنگ خدا

گفتم بله

گفتم در کره ماه زندگی میکردی معنی بی همه چیز رو هم نمیدانی؟! نانی که خوردی حرامت باد! منظورش اینه که، پدیداری درست ندارد به لحاظ تعین ها و نمودها، حال اش خراب است!

این واژه گان «بی همه چیز» ذات پنداری انسان را مفهومی دگرسان میکند!! گفتم واویلا!

یقه چوخ بختیار دومی رو گرفتم ماجرا را گفتم و گفتم

این حرفها آنهم در مقاله! برازنده نیست هر چند که طرف مقابل گیرم ساواکی و شکنجه گر بوده باشد. من خودم مخالف صد درصد ساواکیها هستم، اما به کاربردن این لفظ های بی ادبانه خیلی چالش برانگیزه این برخوردها با مخالف مال دوره پیشاروشنگری است. الحمدورالله حالا چهاردهه است که روشنگری حکیمانه در اقصی نقاط کشورمان و رسانه های عمومی و نمازهای جمعه برقرار است. دیگر این حرفها معنی و مفهومی ندارد، عقب مانده است. بلانسبت ماهیت گوینده را

میرساند!

ادامه در صفحه بعد ...

دیدم نه خیر اوضاع بهتر نشد که بدتر هم شد. یک دوره آموزشی هم میخواهد تا ما معنی این حرفها را بفهمیم. بالاخره داشتم نا امید میشدم که یک باره به یاد تقی کوره افتادم. این «بی همه چیز» تکیه کلام اش بود. هر وقت حاجی اکبر از در وارد میشد، میگفت «بی همه چیز» باز آمد پشت سرش چند تا فحش آبدار هم حواله میکرد.

از سر نوشت عجیب و غریب این تقی کوره که بگذریم خود داستانی است شنیدنی، همینقدر بگم که او در نوجوانی در کارگاه حلبی سازی کار میکرد. از کله سحر تا غروب آفتاب سگ دو میزد. سر صبح که میامد قبل از اینکه کارگرها بیایند میبایست همه جا را جارو کند، آت آشغالها را بردارد و ببرد بیرون خالی کند. خرده آهن و حلبی های اضافی را از دور بر دستگاه ها جمع آوری کند و باندازه لازم ورقه های آهن و حلبی را بیاورد و بگذارد کنار دستگاه ها که صبح کارگرها که میامد معطل این چیزها نباشند. تا زه حاجی که میامد به اندازه بقیه کارگرها کار دم دست اش می ریخت. این تقی کوره هم کارگر بود و مثل بقیه میبایست کار میکرد و هم شاگرد دم دست استادها و خود حاجی، از پر کردن آفتابه تا آوردن چائی را به او واگذار میکردند. همیشه در حال کار بود و دیگران هم اگر استراحتی میکردند او را میفرستادند دنبال آب و چائی آوردن و سیگار خریدن برای این و آن. این تقی کوره نقطه سیل حاج اکبر هم بود. هر وقت که به استاکارها زورش نمیرسید بهانه گیری میکرد و هر چه دم دست اش بود همراه با فحش های رکیک پرت میکرد طرف تقی کوره، صبح که وارد کارگاه میشد با فحش های رکیک تقی را خطاب قرار میداد و فریاداش آسمان را سوراخ میکرد. یک

بار هم که آب زیادی تو دیگ کارپیت ریخته بود حاجی دنبالش کرده بود و سر آخر قیچی را پرتاب کرده بود به طرف اش و قیچی خورده بود به ستون و کمانه کرده بود و چشم تقی را از حدقه در آورده بود که هیچ وقت خوب نشد و از این کار و زحمت چیزی که نصیب اش شد همین لقب تقی کوره بود که روی اش گذاشتند.

القصة، بواسطه همین رفتارها و فشا و آزار و اذیت حاجی اکبر، در تقی نفرت عجیبی نسبت به او بوجود آمده بود. عادت داشت به محض اینکه حاجی از در وارد میشد بواسطه همین نفرتی که از او داشت، یواشکی رو به بقیه میکرد و طوری که حاجی نشنود میگفت «این بی همه چیز» «آمد»، «بی همه چیز» «فرستاده فلانجا» «بی همه چیز» «نمیگذارم برم مادرمو ببینم»، «بی همه چیز» «فحش میده، میزنه، توهین میکنه، دروغ میگه، دستمزدم و کم کرده... خلاصه اسم حاجی شده بود «بی همه چیز!!»

بگذریم سرتان را درد نیارم ما هم فکر کردیم برویم سراغ همین تقی کوره شاید مشکل را حل کند و بگوید که معنی این «بی همه چیز» «که عده ای را دیوانه کرده و عنقریب مرا هم دچار گیجسری بکند چیست.

به این زنگ زدم با اون تماس گرفتم بالاخره هر طور شده بود تقی را پیدا کردم. بعد از سالها گوشی را که برداشت از صدایم شناخت. بعد از چاغ سلامتی یک راست رفت روی خاطرات و رسید به اینکه: حاجی یادته؟

کدام حاجی؟

حاجی اکبردیگه، همون بی همه چیز! یادته چه بلائی به سرمان میاورد؟ گفتم آری یادمه، مگه میشه با آن اخلاق و رفتار وحشی اش فراموش کرد

گفت ها، تو کجایش را دیدی بعدها هر چه سن اش بالا میرفت و ثروت اش افزون میشد اخلاق و رفتار اش وحشی تر.

یادته چشممو کور کرد؟ این بی همه چیز! خلاصه درد دل اش باز شد از اینکه دوازده ساعت مثل برده به کارش میگرفت، با فحش های رکیک خواهر و مادر و جد آبادش را یکی میکرد، کتک کاری که پایانی نداشت، آزار و اذیت پرت کردن چیزهای دم دست اش فرو کردن سیم جوش داغ به ران اش، تهدید به تجاوز، تحقیر و توهین دروغگوئی و پول پرستی که بخاطر اش..

دیدم نه خیر مثل اینکه تمامی ندارد. گفتم تقی دیگه تحملش رو ندارم. بالاخره بگو بینم چی شد، مرده و یازنده است؟ گفت آن بی همه چیز هم به درک واصل شد. دیگر آخر سر سگ هم محل اش نمیداشت، روزگار به کامش نچرخید، تنهای تنها شده بود.

گفتم تقی دست نگهدار، راستی به همین خاطر به ش میگفتی بی همه چیز؟! معنی این بی همه چیز چیست و یعنی چه؟ منظورت اینه که از زیر بوته درآمده، هیچکس و نداره، حرومزاده است؟

گفت عمو این حرفها چیه، از حیوان هم بدتر بود. گفتم باشه درسته ولی چرا بی همه چیز؟

گفت: ببین من هم سواد مواد آنچنانی ندارم ولی این را میدانم که انسان تفاوتی با موجودات دیگر داره اینو که میدونی؟ گفتم

اره
گفت: انسانی که یک زره شرف داشته باشد یک زره رحم و مروت سرش بشود، یک مقداری شخصیت و انسانیت حالیش بشه، از کرامت انسانی بوئی برده باشه، آن رفتار را با یک بچه فقیر ی که تازه بر اش کار هم

عروج فاشیسم در آمریکا ...

در آمریکا این "دشمن" توسط حزب جمهوریخواه، در قالب سیاهان، اسپانیولها و مسلمانان (و نه اسلام سیاسی که از سرمایه های خود آمریکا در منطقه محسوب میشوند) معرفی شده است. مردم آمریکا که از ورشکستگی اقتصادی-سیاسی دوران بوش پسر عاجز شده به حمایت از اوباما و امید به بهتر شدن شرایط شغلی-معیشتی دلخوش کرده بودند عملاً مماشات و سازش هر دو حزب رسمی کشور در سیاستهایشان را تجربه کردند. اوضاع اقتصادی برخلاف آمارهای دولتی تغییرات آشکاری نکرده و وحشیگری و راسیسم پلیس اگر بیشتر نشده ولی کمتر هم نشده است. انکار حقوق مهاجرین اسپانیس؛ که اکثریت قریب به اتفاق آنان به کار سیاه و بیگاری در مزارع مشغولند، و از سرویسهای اجتماعی هم محرومند، همچنان ادامه داشته، و در برخی از ایالات آمریکا اخذ برنامه های ضد زنان و ضد همجنسگراها شدت دیگری بخود گرفته است.

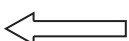
این اوضاع بستر مناسبی برای عروج فاشیسم دونالد ترامپ گشت و ترامپ بر بخشی از این نارضایتی ها بلافاصله سرمایه گذاری کرد. زمانیکه خشم و تنفر و عجز توده ها بشکل سازنده ای سازماندهی نمیشود نتایج آن بسیار هولناک و غیرقابل کنترل میشود. چرا که ارتجاع و جناح راست در انتظار این چنین فرصتهایی است که از عجز و تنفر توده ها نسبت به قدرت حاکمه و دولت وقت سرمایه گذاشته و امیدآفرینی کند. در این شرایط زمانیکه بخشی از توهمات توده هانسبت به احزاب رسمی فرو ریخته است، یک خلاء سیاسی بوجود میاید که به

نیروهای خارج از قدرت رسمی سیاسی فرصت عرض اندام میدهد. بهمین خاطر بسیاری از طرفداران ترامپ حتی از حامیان جمهوریخواهان نیستند و بر این باورند ترامپ از جنس سیاستمداران حقه باز و دروغگو نیست و اگر انتخاب شود نه تنها حزب جمهوریخواه را معتبر میکند بلکه بخاطر سرمایه دار بودنش قادر به اشتغالزایی و ایجاد درآمد خواهد شد. در کشورهایی مثل آمریکا که سنتاً قدرت سیاسی بین دو حزب رسمی سرمایه داری دست بدست میگردد و حتی احزاب سوسیال دمکرات و اصطلاحاً چپ

سرمایه داری توان رقابت ندارند، معمولاً باور و اعتماد توده ها نه بر اساس پلاتفرم و برنامه های حزبی کاندیدادها، بلکه مطابق با کاراکتر و کاریزمای سیاسی-اجتماعی شخصیتهايش فرهنگسازی شده است. اگر از جنگ افروزی و میلیتاریسم بوش پدر ناراضی هستند بدانند کلینتون آویزان گشته و اگر از امیدهای واهی و اضاع همچنان نا بسامان دوران او جانشان بلب رسیده به بوش پسر پناه می آورند و این پروسه هی باز تولید و تسلسل یافته است. توده های بسیاری به هیچ کدام این احزاب اعتماد ندارند ولی از روی اجبار یکی از ایندو را انتخاب کرده اند چرا که رای مردم را از آن خود کردن مکانیسم بسیار پر خرج و تسهیلات تبلیغاتی فراوانی را طلب میکند که هیچ حزب متوسط الحالی هم توان ماندن در صحنه رقابت را ندارد. مردم این را بخوبی میدانند ولیامکان پیروزی یک کاندیدای خارج از این دو حزب را غیر قابل امکان میبینند و بهمین دلیل به کسی که فکر میکنند بدتر نیست رای میدهند. که در واقعیت امر، راز پایدار ماندن این احزاب تا بن دندان وابسته به وال

استریت هم همین است و در تاریخ سیاسی آمریکا ماندگار گشته اند. بهر رو این خلاء سیاسی هم به کسی مثل ترامپ فرصت عرض اندام داده است و طبیعتاً این فرصت را هم به نیروهای چپ و رادیکال هم بنوعی داده است که مطالبات و خواسته های رادیکالتری را (به نسبت فرهنگ سیاسی آمریکا) بمیان توده ها ببرند. این خواسته های رادیکالتر و دموکراتیک با برنی سندرز خود را معرفی کرده است. اگرچه سندرز یکی از کاندیداهای حزب دموکرات است ولی خودش را سوسیال-دموکرات میداند. صرف نظر از اینکه سوسیال دموکراسی خود جناح چپ بورژوازی محسوب میشود ولی طرح این مطالبات رادیکال در تاریخ انتخاباتی آمریکا اتفاق نادری است، بطوریکه سندرز از طرف جمهوریخواهان یک "کمونیست" نامیده میشود که با استفاده از همان فرهنگ سنتی " کمونیست ستیزی" و " ترس از سرخها" توده های مردم بویژه جوانان را سعی میکنند از حمایت کردن او بترسانند.

همانطور که چامسکی در مورد نازیستها گفت که هیتلر از خشم کارگران علیه ستم موجود استفاده کرد و آن خلاء سیاسی را با جلب آنان بطرف حزیش پُر کرد. و با قدرتگیری هیتلر، رکود اقتصادی آلمان بشکل ظاهری در حالت بهبودی پیش میرفت و کارگران بیکار بسیاری را جذب کارخانه های مهمات نظامی و اسلحه سازی کرد. و مقدمتاً توانست آنانرا به آینده ای موفق و رستگار امیدوار کند. این همان راهیست که ترامپ کل کمپین اش را بر آن بنا کرده است: ایجاد اشتغال و افزایش نظامیگری و پالایش جامعه سفید آمریکا از مهاجرین و مسلمانان.



عروج فاشیسم در آمریکا ...

هدف دیگر ترامپ، طرفداری از نظامیگری آمریکا و فرهنگ وسترنی و مسلح کردن توده های مردم است که او هم‌نوا با بزرگترین تاسیسات ساخت سلاح آمریکا (ان.آر.آی)، خوشنوت‌های مکرر و فاجعه آمیز آمریکا را تقصیر سیاهپوستان، مهاجرین اسپانیسی و مسلمانان میداند و نه سهولت در دسترسی به سلاح گرم توسط این تروریستها. او راه حل را حتی در، از میان برداشتن بعضی از محدودیت‌های حمل سلاح توسط مردم می بیند و استنادش به این منطق است که اگر معلمین، کارمندان و مردم عادی بدون هیچ قید و شرطی با خود سلاح داشتند ابعاد این فجایع کمتر میشد. چرا که در مقابل حمله این تروریستها بلافاصله میتوانستند از خود دفاع کنند! بله، راه حل را در هرچه بیشتر مسلح کردن مردم در مدارس، معابر عمومی چون بازار و سینما و کلابهای شبانه میداند! و این لب کلام منطق فاشیسم بطور کلی است: ملتاریزه کردن هرچه وسیعتر توده های مردم در جهت منافع سیستم موجود. فاشیسم ترامپ، فرهنگ خشونت و توجیه نظامیگری را، تحت لوای حق دفاع از خود و تامین امنیت ملی تعبیر میکند. خشونت علیه شهروندان جامعه و ادامه آن در خارج از مرزها، برنامه تدریجی کشتار و جنگ، و به تحلیل رفتن سریع حقوق دموکراتیک در داخل کشورهای پیشرفته سرمایه داری، همه اجزای به هم پیوسته یک فرآیند ارتجاعی سیستم سرمایه داری برای حفظ بقا و سلطه گری جهانی است. ترامپ که بحث‌های کمپین انتخاباتی اش موضوع جُک و تفریح توده ها گشته است در عین حال آینده خونریز و مکارتیسم

دیگری را در آمریکا قابل تصور می کند که بسیار نگران کننده است. هنوز که بقدرت نرسیده، فضا را برای مانور کوکلوس کلانها، اسکین هدها و وایت سوپر میسیتها که نماینده نژادپرستی، ملتاریسم و گروه های زینوفوبیست آمریکا هستند را مهیا کرده است.

خلاصه کلام

اعمال و نرمالیزه کردن خشونت در بافت سیاستهای خارجی و داخلی آمریکا همواره حضور پُر رنگی داشته است و در هر دوره ای با عناوین مختلفی توجیه شده است. احیاء و ایجاد جریان‌های ارتجاعی اسلامی توسط آمریکا در دوران جنگ سرد با خطر "سرخ" ها توجیه میشد، و اشغال نظامی و منحرف کردن اعتراضات توده ها با " صدور دمکراسی" توضیح داده شده است.

فاشیسم آخرین سلاح سرمایه داری در جهت تجزیه صفوف توده هایی است که چندین برابر اقلیت سرمایه دار جمعیت دارند. فاشیسم از توده های ناراضی، جنبشی دیگر میسازد تا زیر پرچم خودش آنان را بسیج کرده و آنانرا علیه بخش دیگری از هم طبقه ای هایشان که با ملیت، رنگ پوست و مذهبشان متمایز گشته اند، بمیدان بکشاند. همانطور که در نازیسم هیتلری کرد و همینطور که در خاورمیانه آنان را به تروریسم داعش و دیگر ارتجاع اسلامی جذب میکند.

شاید درک این موضوع آسان نباشد، که چطور برخی از توده های مردم جذب ایده های فاشیستی میشوند با اینکه هنوز قتل و عام مردم توسط نازیستها مورد بحث است و اخیرا دادگاههای آلمان سربازی را که عضو نازیستها بود به ۵ سال زندان محکوم

کرد. حکم پنج سال در واقع برای یک سرباز ۹۵ ساله بمثابه حبس ابد محسوب میشود. این سرباز با اینکه هیچ سندی دال بر کشتن مردم توسط او در دست نیست ولی منطق انسانی و دادخواهی عادلانه حکم بر این داد که اگر خود او کسی را نکشته است ولی حزبی که او عضویت آنرا داشته است میلیونها نفر را قتل و عام کرده است.

با اینهمه، حافظه و حضور ذهن تاریخی در همه انسانها به یک اندازه و حساسیت خاص موجود نیست. این فراموشی بدفرجام در کنار نا امیدي مطلق مردم، خشم و سرخوردگی زیاد آنها و بویژه نبود یک آلترناتیو قوی و رادیکال سوسیالیستی شرایط را بنفع این دزدان حریص و جنایتکار مساعد میسازد. بهمین دلیل احزاب فاشیستی در بسیاری از اروپا، آمریکا، اوکراین و استرالیا توانسته اند حضور قابل ملاحظه ای در انتخابات داشته باشند و بعضا از صندوقهای رای هم پیروز بیرون بیایند. اینها با پول، تریبون و میدیای قوی، قدرت خواب کردن توده ها را هم در اختیار میگیرند. در حالیکه احزاب و جنبشهای رادیکال چپ و ضد فاشیسم بسیار پراکنده و از قدرت عمل ناچیزی برخوردارند.

عروج انقلاب قطعا صفوف ضد انقلاب را هم به بسیج و احیای فاشیسم میکشاند ولی تنها چیزی که میتواند در مقابل این بربریت مقابله کند یک جبهه واحد از سوسیالیستها است که حول فوریتترین مطالبات کارگری، جنبشهای انقلابی را سازماندهی کنند.

نوشین شفاهی

جاودان باد یاد و خاطره رفیق ابولفضل قزل ایاق



رفیق قزل علاوه بر انجام وظایف تشکیلاتی خود، در کارهای هنری نیز فعال بود. در این عرصه دو نوار شعر و موسیقی بعنوان کارمشرک قزل با رفیق سعید سلطانپور با همکاری عاشق عبدالعلی و همکاران وی، بمناسبت سالگرد 29 بهمن، روز تاریخی قیام تبریز در سال 56 و 22 و 19 بهمن، روز تولد سازمان و قیام توده ها در بهمن 57، به جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان ارائه شد.

رفیق قزل با شور و صمیمیت و صداقت انقلابی وصف ناپذیراش، بعنوان یک کادر ارزنده و کمونیست در میان رفقای هم‌رزم اش و توده های کارگر و زحمتکش محیط فعالیت اش، از محبوبیت خاصی برخوردار بود. او سرانجام بعد از سالها مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم و رهائی انسان از قید بردگی سرمایه، در روز 31 شهریور ماه 1361 هنگامی که خانه سازمانی اش در محاصره پاسداران ستم و سرکوب قرار گرفت، طی یک مقابله دلیرانه و درگیری تن به تن، از چهار سو به رگبار مسلسل بسته شد و در راه آرمانهای کمونیستی و انسانی خود جان باخت.

یاداش گرامی و راه اش پر رهرو باد

اش، رژیم از آزادی او امتناع کرد و همچنان در زندان رژیم شاه باقی ماند.

وی همزمان با اوج گیری جنبش انقلابی سالهای 56 و 57، از زندان آزاد شد و در ارتباط با سازمان به فعالیت های انقلابی خودش ادامه داد. قزل در تکثیر و توزیع انتشارات سازمان و درسازماندهی هسته های مطالعاتی و انقلابی جهت آمادگی برای شرکت موثرتر در مبارزات رشد یابنده توده ها این دوره، تلاش فراوانی به خرج داد. در جریان سازماندهی تظاهرات و اعتراضات قبل از قیام و نیز در حمله به پادگانها و مراکز نظامی و امنیتی رژیم در جریان قیام 57 نقش موثری بازی کرد. و رشادت و کاردانیهای بی نظیری از خود نشان داد. بعد از قیام بلافاصله به سازماندهی پرسنل انقلابی پرداخت و یکی از بنیانگذاران نشریه سرباز و انقلاب تود.

رفیق قزل، از جمله رفقای بود که باتفاق رفیق سعید سلطانپور از همان بدو نمود گرایشات اپورتونیستی در مرکزیت سازمان با آن به مقابله پرداخت و یکی از رفقای فعال حوزه ایدئولوژیک اقلیت بود.

بعد از انشعاب، رفیق قزل مسئولیت های مختلفی را در سازمان بر عهده گرفت. رفیق یکی از اعضای بخش نظارت در سال 59 و 60، عضو کمیته شمال در 60 و 61 بود.

رفیق قزل در مبارزه علیه انحرافات دامنگیر سازمان و نقد وریشه یابی بحران آن نقش بسزائی داشت و درکنگره اول سازمان فعالانه در این مباحث شرکت کرد و بعد ازکنگره نیز باتفاق رفیق محمود محمودی (بابک) جزوات متعددی را در نقد انحرافات در سازمان تدوین نمود و تلاش کرد تا روند مبارزه طبقاتی در جامعه و بازتاب آن در سازمان را بررسی کند.

31 شهریور ماه سالروز شهادت رفیق فدائی و کمونیست ابولفضل قزل ایاق است. رفیق ابولفضل قزل ایاق یکی از کادرهای برجسته و چهره آشنای جنبش کمونیستی و کارگری ایران و از چهره های پرتحرک زندانهای رژیم ستم شاهی و از رهبران سربازان و پرسنل انقلابی ارتش و یک مبلغ، مروج و سازمانده، در صفوف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بود.

قزل در یک خانواده فقیر و کارگری متولد شد. از همان ابتدای زندگی با درد و رنج و مصائب بیشمار نظام طبقاتی آشنا گردید. پدراش که کارگر معادن سنگ بود به سختی قادر به تامین معیشت خانواده بود و رفیق قزل مجبور بود از همان دوران کودکی و نوجوانی ضمن تحصیل، برای کمک به گذران زندگی خانواده اش به کار بپردازد.

او در این دوره از زندگی خود و از سنین نوجوانی با مسائل سیاسی و مبارزه طبقاتی آشنا شد. ذهن جستجوگرش، او را دریافتن راهی برای رهائی از مصائب نظام طبقاتی جامعه، بسوی مبارزه علیه نظام حاکم کشاند.

رفیق قزل بعد از اتمام دبیرستان به آموزشگاه همافری وارد شد. و اما به فعالیت سیاسی خود ادامه داد. او همزمان با حماسه سیاهکل در 1349 و تولد سازمان چریکهای فدائی خلق

، فعالیت سیاسی خود را تشدید کرد و در سال 1350، در ارتباط با سازمان دستگیر گردید. او با تحمل شکنجه های ساواک، مقاومت کرد و در مقابل جلاخان باسری افرشته ایستاد و سرانجام به 4 سال زندان محکوم شد. قزل در زندان نیز به فعالیت خود ادامه داد و یکی از چهره های پرشور و خستگی ناپذیر فعالیت های درون زندان های رژیم شاه بود. به همین دلیل نیز بعد از اتمام دوران محکومیت

درباره خطر تکرار اعدام‌های دسته جمعی

با اعدام بیست نفر از زندانیان اهل سنت کرد در صبح دوازدهم مرداد ماه موج تازه ای از اعدام زندانیان سیاسی و غیر سیاسی آغاز شده و همچنان ادامه دارد .

سحرگاه روز سه‌شنبه ۱۲ مرداد ماه ۱۳۹۵، بیست نفر از زندانیان کرد و سنی با اتهاماتی مغشوش و مبهم به چوبه دار سپرده شدند . متعاقب آن حکم اعدام درباره نه نفر دیگر از زندانیان زندان های مختلف کشور نیز بمورد اجرا درآمد. این اعدام‌های دسته جمعی درست در آستانه بیست و هشتمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ نشان‌دهنده هدفمند بودن این اعدام ها و زنگ خطر تکرار اعدام های دسته جمعی در زندانهای کشور است .

طبق معمول بیدادگاه های رژیم اسلامی ، اعدام شدگان محروم از دادرسی عادلانه بوده و مدت‌های مدید در سولولهای انفرادی و تحت شکنجه و آزار واذیت قرار داشته اند .

دادگستری کردستان مدعی شده است که « بمنظور رعایت حد اکثری جوانب حقوق شهروندی بیش از شش سال روی پرونده اعدامیها کار و تحقیق کرده است و محکومین از وکلای مهعد و حقوق کامل دفاع برخوردار بوده اند»

این ادعای دروغین در حالی منتشر میشود که یکی از متهمین ، بنام شهرام احمدی که به اتهام دست داشتن در ترور محمد شیخ الاسلام، امام جمعه سنندج محاکمه و محکوم به اعدام شده بود ، در اردیبهشت ۸۸ و پنج ماه پیش از ترور امام جمعه سنندج دستگیر و زندانی شده بود .

وی در نامه ای که اخیرا نوشته و از زندان به بیرون فرستاده بود، نوشته است «آرزو دارم که مثل یک انسان ، مثل یک متهم ، در یک دادگاه عادلانه محاکمه شوم ، و کیلم را دیده باشم، او پرونده ام را خوانده باشد، شکنجه گرم

آزادی

بر فراز کوهساران صخره ها یک شاه باز

بهر روزی کرده بودش پرواز
در میان اوج پرواز خویش
تکه رانی بر درخت او یخته دید
شیرجه زد اوسوی طعمه رو نمود
با عملکردش به سرعت نیز فرود
تا که بر ران آمدش ناگه فرود
یک رسن افتاد رسن هایی فرود
در میان تور خود را بدید
این مصیبت بهر روزیش آمد پدید
از غمش هیچ سوی طعمه نرفت
کین بلا از بهر ان بر وی برفت
این سو ان سو درون تور پرید
در میان دست صیاد خود بدید
در میان دست صیاد خویش
این سخن گفت با غم و یک دل
ریش

جان شیرین است و ان طعمه لذیذ
لیک ازادی گوارا تر عزیز
لیک ازادی گوارا تر عزیز

محسن رجب زاده 27/5/95

.....

گر مرد رهی چوسان چون باید
رفت

عیار وار حلاج گون باید رفت
چون مزدک و یاران دلیر
از پای فتاده و از گون باید رفت

محسن رجب زاده 30/5/82

.....

یابنده گل از نیش سر خار نترسد
عاشق به عدالت از سوزش شلاق
نترسد

انکس که شود پیرو پویان
از آتش تیر یا که گل دار نترسد

محسن رجب زاده سالگرد کشتار

زندانیان سیاسی

25/5/95

کنار قاضی نایستاده باشد، قاضی خشمگین نباشد، قاضی نگوید یا از مملکت شیعه می روید ، یا میمیرید، دادگاه از پنج دقیقه بیشتر باشد و من اجازه صحبت کردن داشته باشم »
نامه این زندانی محکوم به اعدام نشان میدهد که برخلاف ادعاهای دروغین دادگستری سنندج ، طبق معمول بیدادگاه های رژیم اسلامی ، این زندانیان از کمترین امکان دفاع از خود برخوردار نبوده و در شرایط غیر انسانی درباره سرنوشت آنها تصمیم گرفته شده و حکم اعدام درباره شان صادر شده است .

اعدام دسته جمعی زندانیان با اتهامات مبهم و غیر مشخص نشان از آن دارد که رژیم اسلامی قصد دارد با ایجاد جورعب و وحشت در جامعه مانع گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگران و توده زحمتکش و محروم شود که از تشدید ستم و استثمار و زور و سرکوب به تنگ آمده اند .

روشن است که تنها با محکوم کردن این اعمال جنایتکارانه ، از دامنه سفاکی های رژیم کاسته نشده و تشدید سرکوب، زندان و شکنجه و اعدام متوقف نخواهد شد . این رژیم بر پایه خون و جنایت و کشتار از ادیخواهان و مخالفین خود به حکومت لرزان مشتکی دار و دسته مافیائی امکان تداوم داده است و تنها با پیوستن به برنامه ای انقلابی و دگرگون ساز و گسترش اعتراضات و اعتصابات عمومی و سرنگونی انقلابی آن است که میتوان حق تعیین سرنوشت خویش را در دست گرفته و به سرکوب ، زندان و اعدام پایان داد .

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی
زنده باد سوسیالیسم

سازمان

اتحاد فدائیان کمونیست 20 مرداد 1395

بمناسبت بیست و هشتمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

بیست و هشت سال از جنایت خونین قتل عام زندانیان سیاسی سپری میشود.

مرداد و شهریور 67 هزاران زندانی سیاسی و عقیدتی که دوران محکومیت شان را در سیاهچالهای رژیم میگذراندند به دستور جلاد جماران و با احکام هیئت مرگ، نیری - اشراقی - پورمحمدی رئیسی و... اعدام و تیرباران شدند. بی نام و نشان و دزدانه در ماشینهای حمل گوشت دسته جمعی در مناطق مختلف به خاک سپرده شدند. آنچه به خانواده ها و چشم انتظاران این عزیزان رسید خبر اعدام و وسایل اندک به جای مانده در گوشه و کنار زندان بود و اینکه چرا و به چه جرمی و در کدام دادگاه و بوسیله چه کسانی محاکمه و محکوم شده اند و به کدامین گناه جرمشان اعدام بوده است؟ و یا کجا دفن شده اند؟ به هیچکدام از این سئوالات خانواده ها پاسخی داده نمیشود و انکار و سکوت از سوی همه جنایتکاران و جناح های حکومتی روشی بوده است که همچنان ادامه دارد. در این میان تلاشها ی بیوقفه و فداکاریهای خانواده های زندانیان سیاسی و فعالین احزاب و سازمانها و مجامع انساندوست، عامل مهمی بود که باعث شد تا سکوت مرگ شکسته شود و روز به روز ابعاد فاجعه در مقابل افکار عمومی آشکارتر گردد و خاوران ها در جای جای کشور روشن شوند. این تلاشها از جمله نسل جوان را با نحوه بقدرت رساندن رژیم اسلامی را به تمامی از جنایت های کردستان گرفته تا ترکمن صحرا و سراسر ایران، از دهه شصت الی قتل عام خونین زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور 67 و اعدام ها و کشتارهای بیوقفه که کما کان ادامه دارد، آشنا کرد و اینکه این رژیم دار

و درفش و مافیای قدرت و ثروت متکی به آن بدون اعمال چنین جنایتها و نسل کشی هائی نمیتوانست به سرکار آمده و به حیات ننگین خود ادامه دهد. اکنون در بیست و هشتمین سالگرد این قتلعام فجع نواز گفتگوی منتظری با هیئت مرگ و آمران قتلعام زندانیان بمثابه سندی دیگر وانکار ناپذیر در نحوه کشتار زندانیان سیاسی به دیگر اسناد و افشاگریها اضافه شده و چهره کریه و جنایت کار رهبران رژیم و اینکه طبق قرار و مدارهای از پیشی با دول معظم سرمایه داری و خصوصا آمریکا کشتار انقلابیون و کمونیستها و قلع و قمع آنها را در دستور داشته اند و با چه بی رحمی بمورد اجرا گذاشته اند، برملا کرد. در این میان عکس العمل ناگزیر سران رژیم و جانیانی که هم اکنون در پست های وزارت و وکالت به ستم استعمار و چپاول مردم مشغولند، بیش از همیشه نشان میدهد که طبقه حاکم و جانیان بقدرت نشسته برای حفظ قدرت و ثروت خود از هیچ جنایتی رویگردان نبوده و نیستند. آنها نه تنها از اعمال جنایتکارانه خود پشیمان نیستند بلکه به آن افتخار هم میکنند! و کماکان در پی شکار آزادیخواهان و شکنجه و کشتارند. بنا بر این تنها افشاگری 37 سال جرم و جنایت رهبران و

آمران و عاملان جنایت کار رژیم کافی نیست، باید کارزار و وسیعتر و مبارزه ای متحد تر را علیه کلیت نظام حاکم در سطح کشور و در سراسر جهان پیش برده و از تلاشهای خانواده ها و بازماندگان قتل عام ها و فعالینی که در این عرصه تلاش میکنند بی دریغ حمایت کرد.

سازمان اتحاد فدائیان کمونیست ضمن گرامیداشت یاد و خاطره همه جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم، همگام با سایر احزاب، سازمانها و نهادهای مدافع آزادی و خانواده جانبختگان و کوشندگان برای دادخواهی قتل عام شدگان از هیچ تلاشی فروگذار نخواهد کرد. ما به خانواده ها و بازماندگان همه جانبختگان و شهدای راه آزادی و سوسیالیسم که لحظه ای از مبارزه برای افشای این جنایت و محاکمه آمرین و عاملین آنها کوتاهی ننموده اند، درود میفرستیم و بار دیگر پیمان میبندیم که برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برای تحقق آزادی و سوسیالیسم که آرمانهای انسانی این شهیدان و جانبختگان نیز بوده است، لحظه ای از پای نخواهیم نشست.

آزادی و سوسیالیسم

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی

زنده باد سوسیالیسم

دوستی و اتحاد ما کارگران ملل مختلف در نبرد مشترک ما بر علیه سرمایه داری حاصل میشود نه در نفی حقوق دمکراتیک یکدیگر. برای همین است که برنامه ما با در نظر گرفتن رشد تاریخی ملل ساکن ایران تشکیل فدراتیو شورائی را هم شکلی از استقلال و هم شکلی از گذار به وحدت آزادانه و کامل پیشنهاد میکند.

به یاد صمد بهرنگی معلم سرخ زندگی!



کار کمونیستی آخر هر ماه زیر نظر
هیئت سیاسی سازمان اتحاد فداییان
کمونیست منتشر می شود .

مسئول اجرایی : سالار حسامی
شماره پیغامگیر ، واتس آپ و وایبر
سازمان

+46738924823

برای تماس با سازمان اتحاد
فداییان کمونیست و یا
ارگانهای آن با یکی از
آدرسهای زیر تماس
بگیرید :

.....
روابط عمومی

webmaster@fedayi.org

کمیته کردستان

Kurdistan@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azar@fedayi.org

کمیته تهران

Tehran@fedayi.org

کمیته کرج

karj@fedayi.org

بشنوند و اگر یک جو از آن چیزهائی که تو
میگی بارشان بود از خجالت آب بشوند و قبل
از اینکه در چاه ویل بهیمیت و خباثت
گرفتار شوند و «بی همه چیز» بشوند، شاید
خود را نجات داده و دیگران را به حال خود
بگذارند.

خواننده عزیز ستون طنز ممدقی زاده ! حال
که معنی این بی همه چیز را از زبان تقی
کور شنیدیم ، این حکایت را در اینجا تمام
میکنیم.

از آسمان سه تا سیب افتاد زمین، یکی مال
تقی کوره که با «مصدقی» مشخص ذهن
آقای مصدقی و مارا روشن کرد تا معنی
دقیق «بی همه چیز» را بدانیم. و بفهمیم که
بنی آدم اگر یکی از این چیزهای مربوط به
انسانیت انسان را داشته باشد ، ناخن مخالفین
حکومت مورد پسند خود را نمیکشد، به
زندانی دستبسته تجاوز نمیکند، اتوی داغ را
پشت زندانی بی دفاع نمیچسباند ، کودکان را
به بخاطر مشکوک بودن به هواداری از این
و یا آن گروه، دستگیر و شکنجه نمیکند و
بعد به چوبه دار آویزان نمیکند .. آیا میکند؟!
و دیگری مال اشرف دهقانی که «بی همه
چیز» را مثل چوخ بختیار صمد بهرنگی
معرفی و معروف کرد و آخری هم مال
ممدقلی زاده که

حالا بنا به خواست چوخ بختیار، اگر ساواکی
را هم نمیخشید لاقول فراموش کنید. اگر هم
نمیکنید، نکنید او دیگر عصایش از دست اش
افتاده و میکشد آن چه که باید بکشد و نگاه
کنید به دوربر تان در این دور و زمونه از
این «بی همه چیزها» کم نداریم. بعد از
خواندن این قصه خواهید یافت آنچه را که
جستجو میکنید .

طنناز / ممدقلی زاده شهریور 95

بی همه چیز ها!

میکند و از قبل کارش سود میبرد، میکند؟
گفتم نه

گفت دیدی که این میکرد و هیچکدام این
چیزها را که یک انسان باید داشته باشد رو
نداشت و به خاطر پول و مقام از دروغ و
ریا و از فشار و شکنجه آزار و اذیت،
دیگران ابائی نداشت . رحم و مروت که
هیچ، از آه وناله و گرفتاری و محنت
دیگران هم لذت میبرد. برای همین
میکفتم «بی همه چیز»! «یعنی آدمی بود
بدون چیزهائی که یک انسان باید داشته باشد
، چیزهائی که تفاوت بین انسان و حیوان ،
آنها از نوع درنده اش رو روشن میکنه. من
حتی شک دارم که در میان حیوانات هم چنین
موجوداتی یافت بشود. آه ، وقتی یادم میاد
آتش میگیرم، آتش!

گفتم تقی دست مریزاد گنج شده بودم. داستان
مقاله اشرف را برایش تعریف کردم و گفتم
که از این تناقضات رهایم کردی. حالا
میفهم معنی این «بی همه چیز» چیست!
منظورت اینه که آن انسان ناهائیکه که آن
چیزهای شاخصه انسان را ندارند. بی همه
این چیزهایند، مگر نه؟
گفت آری.

گفتم تقی، بعضی ها بی همه آنهایند و بعضی
ها در حاشیه قدم میزنند و صف حال آنهائیکه
با حاشیه های این «بی همه چیزی» (حال
میکند زمانی شنیدنیست که به مقام و
موقعیت آن ساواکی بی همه چیز دست یابند
و یا مقابل شان چیز دندان گیری باشد تا
از حاشیه وارد متن بشوند. نگاه کنید به
دوربرتان حتما خواهید یافت آنهائیرا که
در این حاشیه ها قدم میزنند. بگذار بی همه
چیزها و آنهائیکه هنوز همه چیزشان را
فدای پول و مقام نکرده اند، قصه تورا